

**مدت: ۳۰ دقیقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«ثبوت الخيار للشخص الاعتباري كان الكلام حتى الآن حول ثبوت هذا الخيار لممثل الشخص الاعتباري؛ فهل يثبت لنفس الشخص الاعتباري؟» خب بحث‌هایی که داشتیم ادله‌ای که آوردیم و بحث‌هایی که داشتیم ثابت شد که خيار برای شخص طبیعی وجود دارد و حتى خيار يعنى خيار مجلس مقصود است الف و لامش عهد است و حتى خيار مجلس برای ممثل شخص اعتباری هم وجود دارد، يعنى مديرعامل، رئيس و کارگزاران شخص اعتباری. حالا كلام که اصل كلام هم در این است این است که آیا برای شخص خود نفس شخص اعتباری هم خيار ثابت است یا نه؟ يعنى مديرعامل مثلاً بانک که گفتیم اگر برود برای بانک یک معامله‌ای بکند این خيار دارد خيار مجلس دارد یا رئيس مثلاً بانک مرکزی وقتی دارد ارز می‌فروشد تا متفرق نشدند این بايع و خریدار با همدیگر این خيار مجلس دارد می‌تواند فسخ کند معامله را. حالا صحبت این است که خود بانک مرکزی خود بانک که یک شخص اعتباری است خود فلان شرکت، خود فلان صندوق این هم خيار دارد؟ یا مسجد، متولى مسجد فرش مسجد را می‌خواهد تبدیل به احسن مثلاً در مواردی که جایز است تبدیل به احسن، خب متولى می‌رود این فرش را می‌فروشد که به جایش یک فرش دیگر نو بخرد مثلاً، خب متولى را گفتیم خيار دارد، كلام در این است که آیا مسجد هم خيار دارد؟ خود مسجد می‌شود بگوئیم خيار دارد؟ خيار مجلس دارد یا نه؟ می‌فرماید «كان الكلام» تا حالا حول ثبوت این خيار برای ممثل شخص اعتباری يعنى مديرعاملش، رئيسش، نماینده‌اش، حالا «فهل يثبت» این خيار برای خود شخص اعتباری؟ «فهل يثبت لنفس الشخص الاعتباري؟ و للجواب على هذا السؤال يلزم دراسة ثبوت مقتضى شمول الدليل و مانعية التفرق.» می‌فرماید برای پاسخ بر این سؤال لازم است بررسی نمودن ثبوت مقتضى شمول دليل يك، دو: مانعیت تفرق؛ يعنى برای این‌که ببینیم خيار مجلس برای خود شخص اعتباری وجود دارد یا ندارد در دو مقام باید بحث بکنیم. مقام اول این‌که اولاً مقتضى وجود دارد؟ يعنى ادله‌ای که خيار مجلس را اثبات می‌کند اصلاً شمولی دارد نسبت به شخص اعتباری یا نه؟ فى نفسه شمولی دارد؟ دو: اگر شمول دارد این «حتى يفترقا»، «الى ان يفترقا» یی که غایت قرار داده شده برای این خيار این مانع از شمول هست یا نه؟ کسی ممکن است بگوید بله این مانع از شمول است.

حالا مقام اول که «مقتضى الشمول» باشد «يمكن التمسك بعبدة وجوه حول ثبوت مقتضى الشمول» برای این‌که بگوئیم مقتضى شمول وجود دارد وجوهی را بیان می‌کنند.

«الوجه الأول» وجه اول این است که در ادله‌ی خيار مجلس کلمه‌ی بیع و بايع اخذ شده «البيعان بالخيار» این البيعان يعنى فروشندگان، این‌ها خيار دارند. کلمه‌ی بیع، بايع ادعا می‌شود که شامل شخص اعتباری هم می‌شود برای این‌که شخص اعتباری یا درواقع این موکل است یا مولى عليه است یا امثال ذلك است، وقتی ممثل می‌آید می‌فروشد درست است می‌گویند آقا این بانک اموالش را فروخت، این عبارت گفته می‌شود و حال این‌که این خودش مستقیماً که مباشرت نکرده که، ولی

بیع و بایع بودن و فروختن به بانک هم نسبت داده می‌شود یا می‌گویند بانک اموالش را به حراج گذاشته مثلاً میز و صندوقی‌ها و فلان و این‌ها می‌خواهند تعویض کنند بهتر بگیرند حراج می‌گذارند بخرند، می‌گویند بانک حراج گذاشته، بانک آن‌ها را فروخت، این جور تعبیر می‌کنند. پس بنابراین در لغت و عرف کلمه‌ی بایع و بیع به شخص اعتباری هم صادق است. پس البیعان وقتی گفته می‌شود در دلیل اقتضاء شمول در آن هست، حالا بحث بعدی این است که آن ذیل که گفته حتی یفتراً آن مانع هست از این‌که جلوی این اقتضاء را بگیرد یا نه؟ ولی خود البیعان یک واژه‌ای است که بحسب مفهوم عرفی‌اش اقتضای شمول را دارد.

«الوجه الاول: يشمل عنوان البيع الوارد في الأخبار يشمل الشخص الاعتباري» شامل شخص اعتباری هم می‌شود «لأن البيع و الشراء الصادر عن ممثله» زیرا فروش و خریدی که صادر می‌شود از ممثل شخص اعتباری این خرید و فروش «ینسب إليه أيضاً» به او هم نیز نسبت داده می‌شود، یعنی علاوه بر این‌که به ممثل نسبت داده می‌شود علاوه بر آن به آن شخص اعتباری هم نسبت داده می‌شود «لذلك» بخاطر همین که به شخص اعتباری هم نسبت داده می‌شود «یقال: تشتري الحكومة محصولات الفلاحين» می‌گویند آقا دولت محصولات کشاورزان را می‌خرد، خب دولت می‌خرد دولت یک عنوان اعتباری است یک شخص اعتباری است نه آقای زید و بکر و خالد، این‌ها ممثل هستند آن هیأت آن عنوان اعتباری که دولت باشد نسبت داده می‌شود، می‌گویند دولت محصولات کشاورزان را می‌خرد. «لذلك» بخاطر این‌که نسبت داده می‌شود گفته می‌شود در عرف «تشتري الحكومة محصولات الفلاحين» یا گفته می‌شود «تبیع النفط الخام» می‌گویند آقا دولت نفت خام را می‌فروشد، نفت خام که فرآورده‌هایش نه، حالا که کار خیلی بدی هم هست، که نفت خام فروش می‌رود و می‌فروشند این‌ها باید تبدیل کنند به چیزهای دیگر که خیلی آن وقت ارزش افزوده پیدا می‌کند، اما حالا بالاخره تساهلاتی که حالا شده و حالا هم یک مقداری ادامه دارد همین است نفت خام. بالاخره حالا صحبت سر این است «تبیع النفط الخام» می‌گوید این نفت خام، این عبارت نفت در عربی با طاء مؤلفه نوشته شده، من یادم می‌آید که آن وقتی که امام در عراق تبعید بودند در رابطه‌ی زمان طاغوت و آن زمان‌ها، من خدمت امام یک طلبه‌ی محترمی که ایرانی نبود ایشان، آن‌ها می‌توانستند بروند عراق، می‌خواست برود عراق من استفتاء کردم از حضرت امام چندتا مسأله را، یکی‌اش نوشتم که آیا نفت خمس دارد یا ندارد؟ آن مال آن وقت ما نفت مصرف می‌کردیم، حالا بنزین این‌ها خمس دارد یا ندارد؟ ما می‌دانیم دولت خمس این‌ها را نمی‌دهد حالا ما که می‌رویم می‌خریم باید خمسش را بدهیم؟ و همچنین گچ، نوشته بودم گچ که معدن است دیگر، این خمس دارد یا ندارد؟ بعد و همچنین پوشش وجه و کفین لازم است یا لازم نیست؟ این‌ها را از امام سؤال کردم. بعد امام، من نفت را با ت منقوطه نوشته بودم نفت، اما در جواب نوشته بودند در نطف آن را با ط مؤلفه نوشته بودند، نوشته بودند در نفت مجاز هستید ولی در گچ و این‌ها اگر احراز کردید که نمی‌دهند باید بدهید. در وجه و کفین هم آن موقع فرمودند که به احتیاط لازم، به احتیاط لازم لازم است که خب بعد این احتیاط را رفع ید کردند از آن. حالا مقصودم این بود که ایشان توجه، بعد آن نامه‌ی اولی که من نوشتم این جوابش به دست من نرسید بعد دو مرتبه یک

نامه‌ی دیگر همین سؤالات را یک نامه‌ی دیگری نوشتم به کسی که می‌رفت دادم، امام باز جواب داده بودند بعد نوشته بودند شما از این چیزها خیلی سؤال می‌کنید، یعنی یادشان بود که آن قبلی. خب «أو تبیع النفط الخام أو تشتري المواد الأولية التي تحتاجها» یا توی عرف گفته می‌شود می‌گویند حکومت، دولت مواد اولیه‌ای که نیاز به آن‌ها را دارد می‌خرد، خب مواد اولیه‌ای که نیاز دارد می‌خرد، دولت می‌گویند می‌خرد با این‌که دولت نمی‌خرد، حالا یک وزیر یا یک کسی می‌رود می‌خرد که این‌ها ممثل دولت هستند ولی به دولت نسبت داده می‌شود «أو یقال فی التصرفات الأخری» یا گفته می‌شود درباره‌ی تصرفات دیگر غیر از خرید و فروش، مثلاً می‌گویند «بمنح البنك قروضاً للمراجعین» می‌گویند بانک اعطاء می‌کند قرض‌هایی را برای مراجعه‌کنندگان به بانک، خب چی قرض داده؟ می‌گویند بانک قرض داده، خب این‌که بانک که شخص اعتباری است خودش مباشرت نمی‌کند، آن کارمندی که آنجا نشسته فلان این‌ها این کار را می‌کنند ولی می‌گویند بانک قرض داده، از کی قرض گرفتی؟ از بانک ....

س: ....

ج: هیچ، بله این هم حالا بعد گفته می‌شود حالا تا بعد ان قلت قلت هایش گفته می‌شود، فعلاً این مدعی می‌گوید نه، هیچ مجازی هم به کار نمی‌برد عرف، حقیقتاً می‌گوید، هیچ رائجی مجازی در این‌جا نیست که مجازاً دارد می‌گوید نه، تا حالا هم توی ذهن شما کسی می‌آمد که این‌ها مجاز است؟ می‌گوید نه، از کی بانک؟ از بانک صادرات قرض گرفتم، از بانک کشاورزی، از بانک مسکن قرض گرفتم، تا حالا توی ذهن بیاید آقا دولت این محصولات کشاورزها را می‌خرد، گندم را دولت می‌خرد، دولت تضمین کرده خرید گندم را می‌خرد، این‌ها یک عبارت‌هایی است که گفته می‌شود مجاز نیست. یا گفته می‌شود «مع أن جمیع» خب این عبارات گفته می‌شود «مع أنب جمیع هذه الأفعال یقوم بها ممثل هؤلاء الأشخاص.» ممثل آن اشخاص که دولت حکومت باشد یا بانک باشد یا امثال آن‌ها قیام می‌کنند به این کار «نظیر ذلك» حالا نظیر آن مطلبی که ما الان در مورد این شخص‌های اعتباری داریم «نظیر ذلك ما قاله بعض الفقهاء حول تصرفات الوکیل، - حتی الوکیل المفوض - أن بیعه و شراء ینسب إلى الموکل» نظیر آن چیزی که بعضی فقهاء فرموده‌اند که در باب خیرات که وقتی وکیل شخص وکیلی که همه‌ی کار به عهده‌ی او گذاشته شده و او وکیل مفوض به او می‌گوییم وکیلی که کل کار به عهده‌ی او گذاشته شده، این وقتی می‌رود معامله می‌کند بعضی فقهاء فرمودند چی؟ فرمودند که این معامله همان‌طور که به آن شخص نسبت داده می‌شود به موکل هم نسبت داده می‌شود. مثلاً این خانه‌اش را وکالت داده به این‌که مثلاً یک بنگاه معاملاتی رفته وکالت داده گفته شما منزل ما را بفروش یا این ماشین ما را بفروش به او وکالت داده، بعد این هم فروخت، بعد یک کسی می‌گوید که خب خانه‌ات را چکار کردی؟ می‌گوید فروختم، به خودش نسبت می‌دهد. یا دیگران می‌گویند فلانی خانه‌اش را چکار کرد می‌گویند فروخت. پس بنابراین در کنار این‌که به وکیل نسبت داده می‌شود به موکل هم نسبت داده می‌شود حتی در صورتی که آن وکیل وکیل مفوض باشد همه‌ی کارها در اختیار او هست، بله حالا اگر یک جایی فقط در صیغه خواندن باشد صیغه‌ی نقل و انتقال آن حالا ممکن است بگوییم چون خیلی آن فقط رسالتش همین بوده که این انشاء بکند اما آن‌جایی که وکیل مفوض است همه‌ی کار به عهده‌ی او گذاشته شده در

عین حال علیرغم این که تمام کار به عهده‌ی او گذاشته شده بیع فرمودند بعضی فقهاء به آن موکل هم نسبت داده می‌شود. فلذا آن‌ها گفتند که اگر وکیل، موکل هم در مجلس حضور داشته باشد علاوه بر این که آن وکیل خیار دارد آن موکل هم خیار مجلس را دارد. این حرف پس بنابراین این که ما در مورد شخص اعتباری می‌گوییم عنون بیع، عنوان بایع بر شخص اعتباری هم صادق است این استبعاد نکنید، بزرگانی از فقهاء هم در مورد موکلی که وکیل مفوض گرفته یا آدمی را وکیل مفوض قرار گرفته آن‌جا هم به موکل نسبت می‌دهند. «نظیر نلک» نظیر این نسبت دادن چیزی است که بعض فقهاء فرمودند حول تصرفات وکیل حتی وکیل مفوض که آن‌جا مثلاً به ذهن می‌آید که دیگر آن‌جا نباید گفت ولی می‌بینیم آن‌جا هم می‌گویند، فرمودند «أَنَّ بیعه» یعنی بیع وکیل و شراء وکیل «ینسب الی الموکل. و من هذه الناحية» از این جهت که او به او هم نسبت داده می‌شود و او هم بایع شمرده می‌شود، آن هم بیع شمرده می‌شود «یثبت له خیار المجلس أيضاً» این مطلب را هم آقای نائینی در منیة الطالب دارند بحسب تقریرات بحث‌شان، هم محقق خوئی در مصباح الفقاهه که آدرس دادم.

خب «لا یقال» این فرمایش که شما فرمودید حالا لا یقال آن را می‌گوید «لا یقال انّ إسناد البیع و الشراء للشخص الاعتباری، یحتمل أن یکون من باب التوسع فی المفهوم» اشکالی که کردند حالا تفاوت می‌کند با فرمایش این آقا، این است که بله توی زمان ما درست است ما می‌بینیم می‌گویند، حکومت نمی‌داند محصولات فلاحین را خرید چه چه نسبت می‌دهند. اما این احتمال دارد از باب توسع در مفهوم باشد، وقتی توسع در مفهوم باشد ما باید لغتی را که در روایات و این‌ها هست معنا کنیم به همان معنایی که در زمان صدور بوده، چون ما در لغت تطور داریم، مثلاً فرض کنید کلمه‌ی چراغ، خب چراغ وقتی واضع وضع کرده آن زمان، چراغ به چه معنا بوده؟ اصلاً توی ذهن‌شان نمی‌آمد این لامپ و فلان و این‌ها اصلاً توی ذهن و این‌ها نمی‌آمده، این بعداً آن چراغ را برای آن وسائل خیلی ساده‌ای که آن زمان‌ها بوده که مثلاً روشن با فتیله و فلان و این‌ها روشن می‌کردند این نور می‌داده یا با مثلاً شمع و حالا به شمع هم که چراغ نمی‌گفتند حالا به آن، خب حالا امروز حالا به این‌ها هم می‌گویند چراغ، چراغ را روشن کن چراغ را خاموش کن. این توسع در مفهوم پیدا شده، آن مفهومی که برای معنای مزیقی وضع شده بود الان توسعه پیدا کرده و وقتی ما می‌خواهیم معنا بکنیم به یک روایتی اخذ بکنیم این معنای فعلی به درد ما نمی‌خورد، این معنایی که آن زمان صدور آن روایت معنایش بوده آن مراد است نه این معنای جدید. این‌جا ممکن است بگوییم که این‌چنینی است. «لا یقال» این اشکال را نکن، اشکال چی هست؟ «انّ اسناد البیع و الشراء للشخص الاعتباری» این اسناد «یحتمل ان یکون من باب التوسع» در مفهوم باشد، مفهوم را گسترش دادند در طول زمان در بین مردم این مفهوم توسع پیدا کرده. «ای اتسعت دائرة مفهوم البائع و المشتري في زماننا إلى الدرجة التي» توسع پیدا کرده تا درجه‌ای که «أصبح يطلق فیها» یعنی در زمان ما «علی الشخص الاعتباری بلا تسامح» الان درست است بلا تسامح ولی این در اثر توسع در لغت است نه این که از اول وضع برای این شده بوده «و ذلك» این توسع در زمان ما این موجب شمول روایات برای شخص اعتباری نمی‌شود «لا یوجب شمول الروایات له أيضاً» یعنی علاوه بر آن مصداق قدیمی‌اش شامل این شخص اعتباری نیز نمی‌شود، چرا؟ «لأن المعیار

في الاستظهار» چون ملاک و معيار در استظهار کلمات سابقين «هو الفهم العرفي» در عصر صدور است نه بعد از عصر صدور. حالا روايات باشد همين طور است. گلستان سعدی هم بخواهی معنا بکنی اگر یک واژه‌ای است که در زمان او معنای مضیقي داشته توسع در لغت توی قرن‌های بعد هی این‌ها آمده حالا توسع پیدا کرده، خب نمی‌شود گفت سعدی همين معنای امروزی مقصودش است که. همان معنایی که زمان خودش بوده مقصودش است. می‌فرماید این حرف را نزن، چرا؟! «لأن يقال هذا الادعاء غير تام» جواب این است که یک وقتی است ببینید ما می‌دانیم توسع پیدا کرده که شما این اشکال را نکردید گفتید احتمال می‌دهیم، فرق است بين این دوتا، اگر بدانید یک لغتی توسع پیدا کرده آن موقع این معنایی وسیع را نداشته و بعد توسع پیدا کرده حالا گفته می‌شود، این بله نمی‌توانیم آن معنای موسع را الان بگیریم همان معنای قبلی. اما اگر احتمال می‌دهیم این معنایی که ما امروز می‌فهمیم در اثر توسع باشد ولی جزم نداریم شاید هم نه از اول چراغ را وضع کردند برای هرچیزی که روشن می‌کند محفل را، نورافشانی می‌کند منتها مصداقش آن‌ها آن وقت بوده ولی این آمده برای عام وضع کرده. کما این‌که درباره‌ی خدای متعال «هو السميع البصير» خدا هم می‌شنود هم می‌بیند، خب بعضی‌ها آمدند گفتند این مجاز است در مورد خدا، چون شنیدن که با گوش است، معنای شنیدن این است که از طریق گوش دریافت کند انسان صدا را و دیدن هم این‌که از طریق چشم آن مرئی را ببیند و دریافت بند، این‌که در مورد خدای متعال نیست، جسم نیست خدای متعال. علامه طباطبائی در المیزان فرموده است نه این سميع و بصير این‌ها معنای لغوی‌اش این نیست، این‌ها ابزار آن معنا است، سميع است یعنی شنیدنی‌ها را به آن مطلع است، بصير است یعنی دیدنی‌ها را به آن علم دارد این معنایش است. حالا توی ماها علم پیدا کردن به آن‌ها در شنیدنی‌ها این است که با این گوش بشنویم و دیدنی‌ها هم با چشم ببینیم، اما به خدای متعال که می‌گوییم سميع و بصير که خدای متعال مجاز این‌جا نیست، چون معنای لغت این‌جوری است، از اول یک معنایی است که این‌ها اختلاف در مصادیق است مصادیق نوپیدا است نه مفهوم سعه پیدا کرده یا ضیق پیدا کرده یا جور دیگر شده. خب پس بنا بر این حالا اگر یک واژه‌ای بود ما الان می‌بینیم معنای موسع از آن می‌فهمیم نمی‌دانیم فی سالف زمان معنای موسع بوده یا نبوده، این‌جا همان اصل عقلائی است که تعبیرات مختلف از آن می‌کنند، بعضی‌ها می‌گویند استصحاب قهقرائی، یعنی می‌گوییم الان معنا این است این برمی‌گردانیم به سابق می‌گوییم پس این سابق هم همين معنایش بوده. معمولاً استصحاب‌ها برای استقبالی است بعد است اما این استصحاب مال زمان قبلش است که این معنا قبل هم بوده، بعضی‌ها از آن تعبیر می‌کنند به اصالة الثبات فی اللغة که اصل این است اصل عقلائی این است که وقتی یکت واژه‌ای در زمان خودش یک معنایی می‌دهد و ثابت نشده که قبلاً معنایش غیر از این بوده می‌گویند همين معنا قبلاً هم بوده. وقف‌نامه‌ای، وصیت‌نامه‌ای، کتابی نوشته شده به‌دست‌شان می‌رسد الفاظش را همين معنایی می‌کنند که همين الان دارند می‌فهمند همين معنا را می‌کنند مگر یک‌جا ثابت بشود. و اصالة الثبات فی اللغة، یکی دیگری هم هست که توی معالم و این‌ها آن‌جوری تعبیر می‌کردند اصالة عدم نقل است. پس استصحاب قهقرایی می‌گویند این‌جاها، اصالة الثبات فی اللغة هم می‌گویند یعنی اصل این است که این لغت ثابت است. اصالة عدم نقل یعنی اصل این است که این نقل نشده از یک معنای

دیگری، این جور نیست که یک معنای قبلی، یک مضیق بوده حالا نقل شده باشد به این معنای موسع، یا قبلاً موسع بوده حالا نقل شده به این معنای مضیق یا این جور نبوده که قبلاً برای یک معنای دیگری وضع شده از آن معنا نقل داده شده به این معنای مباین با معنای قبلی، نه اصل عدم نقل است. پس بنابراین این ها تعابیر مختلفی است که مراد امر واحدی است. خب این جا جواب این لا یقال، جواب این یقال چی هست؟ چرا می‌گوییم لا یقال؟ می‌گوییم آقا ما دلیل نداریم که عوض شده که، حالا که دلیل نداریم مشمول آن قاعده‌ی عقلانی است. می‌فرمایند که «لا یقال لأنّه یقال هذا الادعا غیر تام لأن مقتضی أصالة الثببات في مفاهیم الألفاظ» زیرا مقتضای اصل ثبات در مفاهیم الفاظ این است که «أنّ المفاهیم المعاصرة» مفاهیمی که در معاصر با ما هست و هم عصر با ما هست «هي عينها في زمن الصدور» این است که عین این مفاهیم در زمان صدور وجود داشته «و لم یطراً علیها أي تغییر.» و هیچ تغییری بر او عارض نشده، اصل این است اصل عقلانی است، این عقلاء، و الا درب استفاده از کتب کهن بسته می‌شد و می‌گفت خب شاید عوض شده شاید یک معنای دیگری داشته آن موقع، نه این جوری نیست عرض کردم آن چه که توضیح دادم این در مواردی است که فقط احتمال می‌دهیم اما جایی که دلیلی اقامه شد برای این که عوض شده خب بله. مثلاً حالا قز؟؟؟ در فقه خب یکی از چیزهایی که در روایات مثلاً نهی شده که قز لباسی که از قز تشکیل شده باشد از حیوانی که اسمش قز است این گفتند این نمی‌شود در آن نماز خواند، اما آقایان می‌گویند الان ما نمی‌دانیم که این قز که الان چیزی که الان در عرف امروز به آن می‌گویند قز واقعاً همین در زمان صدور این روایات هم به همین حیوان می‌گفتند قز و احتمال یعنی آن جا می‌گویند کأنّ دلیل داریم که این حیوان نبوده که به آن می‌گفتند قز، این حیوانی که امروز به آن می‌گویند قز به این نمی‌گفتند قز به یک حیوان دیگری می‌گفتند قز فلذا آن جا می‌گویند این قز های حالا اشکال مثلاً ندارد. علی‌ای حال این عبارت که «هذا الادعا غیر تام» این ادعا چی بود؟ اگر این ادعا را یحتمل ان یکون بگیریم این غیر تام درست نیست بابا احتمال که هست، اما این ادعا که بگوییم چون احتمال می‌دهیم پس نمی‌توانیم تمسک بکنیم اگر مقصود از ادعا این باشد این درست است که نمی‌توانیم تمسک کنیم این غیر تام. اما اصل این که احتمال می‌دهیم که بالاخره توسع در لغت باشد این که درست است این تام است ولی مفید نیست ولی مضر نیست باید بگوییم این ادعا اگر آن معنایش است باید بگوییم این ادعا غیر مضر، ضرر نمی‌رساند به تمسک به اطلاقات. حالا

...

س: ...

ج: چون شما فاصله‌تان زیاد است من هم گفتم گوشم یک مقداری اشکال پیدا کرده نمی‌فهمم چی می‌فرمایید که بتوانم، حالا بعداً اگر می‌خواهید، اگر می‌خواهید نفعش عام باشد حالا، اگر می‌خواهید بعداً خودتان. یک مشکلی برایم پیدا شده از دور درست تشخیص نمی‌دهم چی گفتند ...

«المناقشة» خب به این کلام به این استدلال به این وجه اول دوتا مناقشه شده، مناقشه‌ی اول این است که این حرفی که شما می‌زنید که بله عنوان بایع و بیع به شخص اعتباری صادق است این فی الجملة درست است اما بالجملة درست نیست، پس دلیل شما اخص از مدعا است. یک جاهایی مثل دولت درست است و عبارت دیگر ما دو جور شخص اعتباری داریم، یک اشخاص اعتباری داریم

که این شخص اعتباری قائم به شخص طبیعی است مثل هیأت دولت، هیأت دولت را چی تشکیل می‌دهد؟ آدم‌ها، یا مثلاً جمعیت خیریه، جمعیت خیریه یک عنوان اعتباری است شخص اعتباری است اما این جمعیت خیریه متقوم به چی هست؟ به آدم‌ها است، این‌ها این‌جور جاها قبول داریم اسناد داده می‌شود، اما یک شخص‌های اعتباری داریم که متقوم به آدم‌ها نیست مثل مسجد، این‌جا اگر متولی مسجد برود فرش مسجد را بفروشد برای این‌که تبدیل کند نمی‌گویند این مسجد فرشش را فروخت توی عرف نمی‌گویند، در دولت می‌گویند توی مسجد نمی‌گویند، اگر اذان شروع شده که دیگر بگذاریم برای فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.  
پایان.